

## واژه‌نامه معماری ایران

### آمود : A Mud

آنچه به بنده بنا الحاق می‌شود مثل انواع تزئینات داخلی.

ل.م.ص. ۹۱ (مص خم، آمودن) در کلمات مرکب بمعنی آموده آید : گوهر آمود، آموده:

ل.د.ص. ۱۸۰ آموده = آراسته ، متحلی

### آوگون Avgun

انتخای پای گنبد که به طرف داخل متمایز می‌شود.

ل. م. ص ۷۹. آوگون = آگون = نگون = واژگون

### آهنگ Ahang

نوعی طاق که در بناهایی که در دوطرف دیوار ممتد دارد مناسب‌ترین پوشش است مثل آهنگ طاق گهواره‌ای است در فرانسه به آن برسو (Berco) گویند.

ل.م.ص. ۱۰۸، آهنگ = خمیدگی طاق و سقف ایوان و مانند آن.

ل.د.ص. ۲۲۰ - خمیدگی طاق و سقف ایوان و مانند آن و آنرا به اصطلاح بنایان لنگر خواست.

### افراز Afraz

ارتفاع طاق یا چفد

ل.م.ص. ۳۱۸ افراز = فراز، پهلوی افراختن = افراشتن = بلندی فراز

ل.د.ص. ۳۰۷۰ بمعنی بالا و فراز : مقابل نشیب، بلندی و قله، بمعنی بالا باشد.

### آزغ = آزق Azaq

معرّب سّخ = پوشش منحنی شکل

ل.م.ص. ۲۱۸. از غ = ازغ = از گ: آنچه از شاخه‌های درخت ببرند و ویرایش دهند، آنچه انگور ببرند.

ل.د.ص. ۱۹۸۳. از غ = ازغ = از گ : آنچه از شاخه‌های درخت ببرند و ویرایش دهند.

### اسپر Espar

دیوار غیرباربر = تیغه

ل.م.ص. ۲۳۱. دیوار میان دو مجردی از بیرون سوء بدنه دیوار درسته از آجر و غیر آن که زیر طره باشد بر قسمت بیرونی ساختمان (Corniche)

### اوزیر = افزیر Afzir = ozir

استخوان بندی یا اسکلت بنا که امروز لغت «سازه» به غلط جانشین آن شده است مترادف این لغت در معماری غربی استراکچر است.

### ایوارگاه Ivargah

بخشی از تاق مابین شکرگاه تا زاویه ۶۷/۵ درجه نسبت به افق

ل.م.ص. ۴۲۲: ایوار: هنگام عصر، نزدیک غروب آفتاب، شبگیر

ل.د.ص. ۵۹۹ ایوار: هنگام عصر، نزدیک غروب

ایوار + گاه

ایوار در فرهنگهای با معانی و توصیفات متفاوت ولی مشترک اینگونه تعریف شده است:

۱- وقت عصر را گویند چنانکه شبگیر صبح را (جهانگیری) (فرهنگ رشیدی)

۲- وقت عصر قریب به غروب که نماز دیگرش گویند سفر و حرکت آن وقت را ایوار گویند و صبح و سحر را شبگیر و هردو لفظ مصطلح مسافران است چون قافله وقت پسین براه افتد گویند ایوار کرد و اگر وقت سحر به راه افتد گویند شبگیر کرد پس ایوار داخل کردن پاره از روز است به شب و شبگیر عکس آن در روز مستعمل است. (آندراج) (النجمن آرا)

۳- با نانی مجهول بر وزن دیوار، وقت عصر باشد که نماز دیگرش نیز می گویند چنانکه شبگیر صبح را خوانند، - و راه رفتن وقت عصر را ایوار کردن و وقت صبح را شبگیر نمودن گویند (برهان فاطع)

۴- حاشیه برهان فاطع: در کرمان نیز Ivaz به همین معنی استعمال می شود.

۵- این واژه در زبان کردی هنوز هم مستعمل است در فرهنگ مهیاد اثر گیو موکریانی اینگونه بیان شده است. نیورگه (همان ایوارگاه است) = پناهگاه

- در فرهنگ کردی (بخش یک - 1 - ب) اثر م. اورنگ ذیل نیوآر (ایوار) می‌نویسد: نیوآر (هه ورامی) = به معنی پسین، ایوار (عصر) ایواره: لری.

- در فرهنگ کردی فارسی «همه نبانه بوزین» ماموستاهه ژار ذیل نیوار و نیواره آن را به معنی عصر و تنگ غروب بیان کرده است ولی واژه نیوارگاه را نیاورده و احتمال در ذیل حرف و = ویره گا را آورده باشد.

شاهد مثال :

1- توگر شینگیر در توران نهی روی - به آنان کی رسی کاپوار رانند (بندار رازی)

2- شب روز از رفتن بی‌درنگ - ز شینگیر و ایوارش آید به تنگ (هاتفی)

3- یکی از لشکریان او که از شینگیر و ایوار فرار و پیکار به تنگ آمده بود (حبیب اسیر ج ۱ ص ۳۵۲)

4- آوڤ نرسیدیم به شینگیر و به ایوار - در سایه همسایه دیوار به دیوار (از مؤلف انجمن آرا)

درنتیجه تنها در زبان کردی این ترکیب به معنی جا و مکان و محل استعمال دارد و در سایر فرهنگهای پارسی به این معنی نیامده است.

ل.دص ۹۷۶ خانه تابستانی - برواره - بالاخانه و حجره بالای حجره - بالاخانه‌ای که بالای حجره باشد دیگری ساخته باشند و اطراف آن باز باشد، بالاخانه 3-رف، طاق، طاقچه=برواره.

### بَروار Barvar

راهروهای دوطرف یک دهانه بزرگ

ل.م.ص ۵۱۴ بروار = فروار 1 - خانه تابستانی - خانه یادگیردار 2 - خانه‌ای که بر بالای خانه

### بَستو Bastu

نوعی چغد یا طاق مازه‌ای که خیز آن بسیار زیاد است (بیضی ایستاده تند)

ل.م.ص ۵۳۱ بستو = بستوق = سفالین کوچک بستوقه = بستک = پشتک، مرطبان سفالین کوچک

ل.دص ۴۱ ظرفی که در آن مربا و روغن و غیره درست کنند - خمچه کوچک باشد، گوزه دهان فراخ که در آن ماست زنند و پنیر ریزند.

### بیز Biz

نوعی چغد یا طاق مازه‌ای (بیضوی)

ل.م.ص ۶۲۵ بیز در ترکیب به معنای بیزنده آید : خاک بیز - مشک بیز، بیزیدن = بیختن.

### بَهر Bahr

مقیاسی برای اندازه‌های کوچک مساوی ۳/۳ سانتیمتر

**بشکم = بَشْکَم = پیشگه = پیشگاه Beskam**

(پیش آمدگی در نمای بنا)

ل.م.ص ۵۴۲ بشکم - بجکم - بشکم ۱- خانه تابستانی ۲- بارگاه ۳- ایوان، صفة ۴- خانه‌ای که اطراف آن شبکه و بادگیر داشته باشد.

ل.دص ۱۰۸ ، خانه تابستانی - بارگاه - ایوان - صفة

**بَلَنْدین Bolondin**

= نعل درگاه = شفت

بَلَنْد = تحمیل شده

ل.م.ص ۵۷۴ بلندین = آستانه - چوب بالابین در خانه - چهارچوب در خانه - پیرامون در خانه

ل.د ص ۲۷۰ بلندین = آستانه - چوب بالابین در خانه

**بَنْدورغ Band-varq**

تخته‌های آببند که عمل سد کردن یا منحرف کردن آن را انجام می‌دهند.

وَرغ = وِر = وُل - تخته بند

ل.م.ص ۵۸۸ - بندورغ = (بندورغ) بندوسدی باشد که با چوب و علف و خاک و گل در پیش آب بندند تا آب بلند شود و به زراعت رود.

پیل‌با = ستون Pil-Pa

ل.م.ص ۹۵۶ نیلفا = ستونی که سقف بر آن قرار گیرد.

ل.م.ص ۷۶۸ = ستونی که سقف بر آن قرار دارد.

**پاراسته = پاراستی Pa-rasteh-Parasti**

پائین‌آمدگی گنبد یا طاق از انتهای منحنی بصورت قائم تا پایه (فاصله پایه تا نقطه شروع منحنی گنبد یا طاق) (ساقه گنبد یا طاق)

= ساقه طاق یا گنبد

پاراسته

۱- واژه با به معنی پائین، تک - نه، اسفل، قسمت تحتانی چیزی چون بنا یا دیوار و هر چیز دیگر، بِن، بنیاد، تحت، مقابل، فوق (غیات اللغات)

## پَرگَرِه = پَرگَرِه Pargereh

اجرای پوشش بصورت طوقه چینی در بالاترین قسمت پوسته خارجی گنبد (خود) رجوع شود به مجله اثر شماره ۲۰ ل.د.ص ۲۲۹ = طوق - طوق مرصع زرین

## پالکانه = پالکانه = پنجره Palekaneh

ل-حص ۷۵ پالکانه = دری کوچک بود در دیوار که از او پنهنج به بیرون نگرند - در مشبک کوچک را گویند اگر آهنین بود و اگر چوبین باشد پنجره.  
ل-ص م ۶۷۸ پالکانه = پالکانه ۱- پنجره ۲- بالکن و پیش‌آمدگی ساختمان

## پنام = عایق - آفتابگیر Panam

ل م ص ۸۱۳ - پارچه‌ای چهارگوشه که در دو گوشه بند دوزند و زرتشتیان در وقت خواندن اوستا به روی خود بستند  
۲- پوشیده، پنهنج

ل-ص ص ۴۵۷ پارچه چهارگوشه که در دو گوشه آن بند دوزند و زرتشتیان خواندن اوستا به روی خود بستند.

## پالانه Palaneh

اجرای چند لایه طاق سبک بصورت تیغه‌ای بر روی هم

ل-ص م ۶۷۶. بنای یک طبقه از خشت بر روی آجر تیغه سقف

ل-د ص ۷۳ بنای یک طبقه از خشت بر روی آجر تیغه سقف

چیدن چند لایه آجر بر روی هم

۱- بروزن کاشانه، مخارجهای باشد که به بالای خانه سازند. (برهان قاطع)

۲- در اصطلاح بنایی یک طبقه از خشت بر روی آجر تیغه سقف (دهخدا)

شاهد:

عمارات حاجی و پالانه‌هاش - همی برد و می‌کرد و یکسر خراب (سلمان ساوجی)

## پاتوپا Pa-Tu-pa

نوعی چغد

فرمول = پا + تو + پا پیوند بامعنای دیوار دیوار در دیوار = دیوار تو دیوار.

واژه پا در اساس باید شکافته شود تا معنی آشکار گردد، لذا آنچه ارتباط با معماری دارد در این زمینه اینگونه آمده است:

- ۱- مقیاس طول برابر با یک قدم متوسطه، گام، قدم، خطوه، در انگلیسی Foot گویند.
- ۲- قسمت سفلی چیزی، پاپین، تک، ته، اسفل، زیرین، مقابل بالا، زیر، زیرین.
- ۳- اساس و پایه چیزی چون بنا یا دیوار و غیره، بن، بنیاد، بیخ، اصل. (فرهنگ معین)

### پادیا و Padiav

حوضخانه و وضوخانه = گودال باغچه = پاسیو در زبان فرانسه  
 ل م ص ۶۵۱ پادیو = بادباب . شستن و پاکیزه ساختن چیزها بوسیله خواندن دعا  
 ل د ص ۲۳ پادیو = بادباب، شستن و پاکیزه ساختن چیزها به وسیله خواندن دعا

### پانیذ = Paniz

نوعی چغد بسیار کم خیز (بیشی خوابیده) = نان قندی  
 ل م ص ۶۸۴ پانیذ = فانیذ = شکر قلم، شکر برگ  
 ل د ص ۹۲ - پانیذ = شکر قلم، نوعی از حلوا  
 نوعی چغد یا طاق، باخیز کم  
 ۱- در برهان قاطع اینگونه آمده است: با ذال نقطه دار برون فالیز، قند سفید باشد، و بعضی گویند پانیذ شکر برگ است و آن برگها باشد که از شکر سازند و شکر قلم همان را می گویند.  
 و نوعی از حلوا هم هست و فانیذ معرب آنست. (برهان قاطع)  
 ۲- نوعی از حلوا : شاهد : (الندر سلابور هندوستان) شکر و انگبین و پانیذ و جوز هندی (حدود العالم)  
 شاهد : کبیز، گوشک قند، بعد سد درک، اسگف این هه شهرها نیند از حدود مکران و بیشترین پانیذها که اندر جهان ببردند از این شهرکها خیزد (حدود العالم)

### پَرور کردن Parvar

قرار گرفتن آجر در طاق ضری  
 ل م ص ۷۶۳ = پروردن در ترکیب بجای پرورنده آید و نیز در ترکیب بجای پروریده آید.

### پَرواز = پردی Parvaz Pardi

چوبهای نازکی که برای قاببندی در زیر سقف بکار می رود.  
 ل م ص ۷۵۹ پرواز = چوبهای کوتاه که نزدیک یکدیگر بالای تیرخانه بچینند و روی آن حصیر اندازند و خاک و گل ریزند.

## پالار - تیرحمال Palar

ل م ص ۶۷۵ پالار = درخت و ستون بزرگ، ستون، استون، شمع، دیرک، تیرک = پادیر = پالار

ل - د ص ۷۱ پالار = درخت و ستون بزرگ، ستون، استون، شمع

## تاژ - نوعی تاق = تاق چهاربخش Taz

ل د ص ۲۰۲ تاژ = خیمه = چادر - خانه کرباسی = سایبان

## تیغه = دیوار غیر یاریر = اسپهر Tiqeh

ل م ص ۱۱۸۱ دیوار یک لایه نازک به قطر یک آجر

ل د ص ۱۲۲۹ دیواری که از خشت خام یا آجر سازند و آنها را از پهنا پهلوی هم قرار داده محکم کنند. دیواری که ستبری آن ستبری یک خشت است. دیواری که قطر آن تنگترین بعد خشت یا آجر و امثال آن باشد.

## تونال Tufal

تخته بسیار نازک و سبک که برای ناماسازی زیرین سقف بکار می‌رود.

ل م - ص ۱۱۶۸ تخته بسیار نازک و باریک که به سقف اطاق کوبند و سپس روی آنرا کاهگل گچ مالند.

ل د - ص ۱۱۲۶ چوبهای باریک و پهن که با میخ‌های آهنین کوچک آنها را بر روی تیرهای سقف اطاق بکوبند تا همه پوشش برابر و یکسان گردد و سپس آن را با گچ اندود کرده سفید کنند.

## تاوه Taveh

نوع پوشش بسیار کم خیز

تاوه ل م - ص ۱۰۱۳ تاوه = تابه ظرفی باشه که در آن خاگینه پزند و ماهی بریان کنند.

۲- خشت پخته، آجر بزرگ.

ل د - ص ۲۴۷ تاوه = تابه ظرفی باشد که در آن خاگینه پزند و ماهی بریان کنند.

## تیرگم = Tir - gom

نوعی اجرای طاق با تیر چوبی

ساختر = تیر + گم

۱- واژه تیر پهلوی است Tir

۲- در اصطلاح چوب راست و دراز و کلفت که از تنه درختان محکم برند و روی سقف بناها اندازند را تیر گویند مانند تیر آهن امروزی. (فرهنگ معین)

## جهازه Jahazeh

جهازه چاغ کردن = چیدن چند لایه آجر بر روی هم در پوشش طاقها

ساختر واژه = جهاز + جهاز واژه‌ای عربی است و پیوندش با معانی پالانه کردن در روی طاقها.

واژه جهاز به معنای موارد ذیل آمده است:

۱- آنچه بر پشت شتر بود از پالان و هوید و جز آن (مذهب الاسماء)

۲- پالان شتر (منتهی الارب)

۳- اصل آن از ستوری گرفته‌اند که پالان و بار او به شکم آید و برمد و روی صحرا گیرد.

و در مثل گویند : شرب فی جهازنه یا نفر فی جهازه : یعنی رمید و باز نیامد (منتهی الارب) (اقراب الموارد)

۴- کشتی، سفینه (فرهنگ معین)

۵- کشتی بزرگ (آندراج)

۶- رخت مرده و عروس و مسافر (منتهی الارب) (اقراب الموارد)

۷- مجموعه اعضایی که عمل معینی را انجام دهند، دستگاه - (فرهنگ معین)

۸- ساز، ساز و برگ، اسباب و لوازم خانه، مسافر، عروس (فرهنگ معین)

## جناغی Jenaqi

طاق یا جغد تیزه‌دار

ساختر = جناغ + ی = نسبت یعنی به شکل جناغ = پیوند آن با نوعی قوس

جناغ چیست؟

۱- جُنَاغ : طاق پیش زین اسب، دامنه زین اسب، یون، تسمه رکاب.

۲- جُنَاغ : استخوانی به شکل ۷ در مرغ که توسط آن شرط‌بندی کنند، استخوانی که جلو سینه مرغ است (فرهنگ معین)



۳- در علم پزشکی استخوانی است که قفسه سینه را در خط وسط و جلو محدود می‌کند، و ۷ زوج دنده‌های حقیقی قفسه سینه از طرفین بوسیله غضروفشان غضروف‌های دنده‌یی به آن مفصل می‌شوند، و در قسمت انتهایی آن نیز ۳ زوج دنده‌های کاذب بوسیله غضروفشان به غضروف دنده‌های بالاتر مفصل می‌شوند. استخوانی است خنجری شکل و فرد و طویل که در قسمت قدامی و میانی قفسه سینه قرار دارد. (فرهنگ معین)

۴- دلمنه زین اسب باشد که به عربی یون خوانند (برهان قاطع)

۵- غاشیه زین که اکثراً از پوست پلنگ سازند. (دهخدا)

۶- تسمه رکاب (برهان قاطع)

۷- سه پایه که علما دستاویز بر او نهند (لغت فرس ص ۲۳۶) (حاشیه برهان قاطع معین)

### چارسو - car.Su - Su - Cahar

محل تقاطع دو، راسته در بازار

لم - ص ۱۳۶۵، چهارسو = چهارسوق - چهارراه میان بازار

ل - د ص ۳۲ = چهارسوق، چاربازار، محلی در بازار که به چار سمت راه دارد و هر سمت دارای بازار و دکاکین است.

### چَپَری capari

نعل درگاه بصورت مثلثی

ل - د ص ۱۰۸ منسوب به چَپَر = چاپاری - سریع و تند و فوری

### چمانه Camaneh

نوعی چغد حاصل از تقاطع دو بیضی

لم - ص ۱۱۳۱۲ - کدویی که در آن شراب کنند، پاله شراب

ل د ص ۲۹۰ - کدوی سبکی بود که در او شراب کنند از بهر خوردن.

### چفت - caft-cafd-cefd

= خط منحنی = قوس

ل م. ص ۱۲۹۷ = چفته - چفت ۱ - چوب بندی است که تاک انگور و مانند آنرا بر بالای وی گذارند.

۲- عمارتی که از چوب و تخته سازند، تالار، گنبد آسمانی، سقف طاق مانند و خمیده

ل د - ص ۲۴۷ - تالار و سقفی خمیده مانند طاق و آنرا چفته نیز گفته‌اند.

## چپيله Capileh

= نوعی اجرای طاق

این واژه در اصل چپله بوده است.

۱- چپله در لهجه قزوین به معنی هلالی در طاق باشد. (دهخدا)

## چمله Camaleh

= جفدی که شامل بخش کوچکی از دایره است.

چَم + له

واژه . چَم.

۱- خم و خمیده و راههای پرپیچ و خم باشد. (برهان قاطع) (از ناظم الاطباء)

۲- به معنی خم . (جهانگیری)

۳- به معنی خم و خمیده و راههای کج (انجمن آرا) (آندراج)

۴- پیچ و خم (غیاث اللغات)

۵- به معنی سینه که عرب صدر گوید (برهان قاطع)

## خاگی Xagi

پوشش بیضوی شکل (تخم مرغی)

ل - د ص ۸۹ خاگ = تخم پرنده = مرغانه

## خَرپشته Xarpost The

= پوشش شیبدار

ل م. ص ۱۱۴۰۶ - پشته بزرگ ۲ - خیمه ۳ - طاق ۴ - ایوان

## خیمه پوش Xeymeh-pus

پوشش چهاربخش ، (از انواع پوشش طاق)

ل م. ص ۱۴۷۲ خیمه = منزلگاهی از پارچه کلفت که قابل حمل و نقل باشد - چادر

## خوانچه پوش Kanceh-Pus

نوعی پوشش بین تویزهای باربر

ل م. ص ۱۴۵۰ خوانچه = سفره کوچک، خوان کوچک ۲- طبق چوبین کوچک که در آن شیرینی، میوه یا جهاز عروس گذارند.

## خیز Xiz

نسبت ارتفاع چفد یا طاق به دهانه راخیز گویند.

ل م ص ۱۴۶۸ خیز = برخاستن - برجستن ۲ - بلندی طاق در ساختمان، ارتفاع

ل د ص ۱۰۰۴ بلندی طاق در ساختمان‌ها

## خود Kud

پوسته بیرونی گنبد

ل م ص ۱۴۵۲ : کلاه خود، کلاه فلزی که سربازان بهنگام جنگ یا تشریفاتی نظامی بر سر گذارند.

## دیرک Dirak

در چفدها و طاقهای بیضوی خط حدفاصل مابین مرکز دهانه (وسط دو کانون بیضی) تا بالاترین نقطه بیضی را دیرک گویند.

ل م ص ۱۵۹۲ - تیر بسیار بزرگ - تیرک

ل د ص ۵۳۹. ستون خیمه و جز آن - ستون خیمه - شمع تیرافراشته زیرچادر که حامل چادر است.

## دمغازه Domqazeh

نوعی گوشه‌سازی ساده در طاق کلمبو.

مترادف آن در معماری غربی **Penditive** (پاندانتیو) است.

ل م. ص ۱۵۶۰ دمغازه = دمغزه = دنب‌غزه = دنبالجه، بیخ دم، استخوان میان دم جانوران

ل د ص ۲۲۷ دمغازه = دمغزه = دنب‌غزه = دنبالجه، بیخ دم، استخوان میان دم جانوران

## دستک Dastak

چوبی که در نمای بنا در محل اتصال آن با پیش‌آمدگی بام کار گذاشته می‌شود.

تاقچه‌ای که در قسمت بالای دیوار تعبیه می‌شود.

ل م . ص ۱۶۶۳ رف = طاقچه‌ای که در دیوار اطاق با گلچ یا گل، تخته و غیره سازند و بروی آن چیزها گذارند.

ل د . ص ۵۳۰ - درون خانه‌ها برای نهادن ظروف و لباس طاقی را خالی گذارند و این معروف است. طاق مانندی در دیوار درون خانه که در بالای طاقچه سازند و در آن نیز اسباب زینت و جز آن گذارند.

### رواق Ravaq

صفه‌های سرپوشیده که جلوی اطاقها یا حجره‌های عمدتاً اماکن مذهبی ایجاد می‌کنند.

ل م . ص ۱۶۸۰ - پیشگاه خانه - پیشخانه - ایوانی که در مرتبه دوم ساخته شود - سایبان

ل - د ص ۶۲ خانه‌ای که به خرگاه ماند و یا سایبان - سقف مقدم خانه - سقفی که در مقدم خانه سازند - پیشخانه - پیشگاه خانه

### راز یگر Razigar

= بنا

ل - د ص ۴۷ رازی منسوب به راز بمعنی بنا - بنائی

### زَمُو Zomu

ترکه‌های خشک شده و نازک درخت همراه چند پرده گل که روی بام برای عایق‌کاری پوشش بکار می‌برند.

ل - د ص ۴۶۶ سقف خانه باشد که آنرا از چوب و علف و گل پوشیده باشند.

۲- خاکی که در روی سقف خانه می‌ریزند.

### سایاط : Sabat

سراسیمه یا سایبان، امروزه به گذر یا کوچه سرپوشیده هم می‌گویند.

ل م . ص ۱۷۸۱ ۱- دالان، راهرو روپوشیده ۲- پوشش بالای راهگذر، سقفی که در زیر آن معبر ورود به خانه و سرای باشد ۳- سایبان

ل - د ص ۱۰ - پوشش رهگذر - بالائی که زیر آن راه بود - پوشش و سقف - پوشش بازار، سقف میان دو دیوار که در زیر آن راه بود.

## ستاوند Satavand

- فضای سرپوشیده ستوندار که سه طرف آن باز باشد مثل ایوان جلوی کاخ‌ها و قصرها
- ل م ص ۱۸۳۲ = ستن آوند ۱- صفه بلند که سقف آنرا به ستونها افراشته باشند.
- ۲- بالاخانهای که پیش آن مانند ایوان گشاده باشد.
- ل د ص ۳۰۱ رواق و بالاخانه باشد که پیش آن مانند ایوان گشوده بود. بالاخانه که پیش آن گشاده باشد، صفه بلند و بزرگ - صفه را هم گفته‌اند که سقف آنرا بیک ستون برافراشته باشند. مخفف ستون آوند است یعنی آونگ یک ستون است یا آنکه نسبت به یک ستون دارد.
- ۱- رواق و بالاخانه باشد که پیش آن مانند ایوان گشوده بود (برهان قاطع)
- ۲- بالاخانه که پیش آن گشاده باشد چون ایوان (فرهنگ رشیدی)
- شاهد : ستاوند ایوان کیخسروی - نگاریده چون خامه مانوی (فردوسی)
- ۳- صفه بلند و بزرگ (برهان قاطع) (رشیدی)
- ۴- صفه را هم گفته‌اند که سقف آنرا به یک ستون برافراشته باشد (برهان قاطع) (رشیدی)
- ۵- مخفف ستون آوند است یعنی آونک یک ستون است یا آنکه نسبت به یک ستون دارد (فرهنگ رشیدی)
- ۶- چون صفه‌ای باشد بالای ستونی برداشته (لفت فرس اسدی)
- شاهد : جهان جای بقا نیست به آسانی بگذار - به ایوان چه بری رنج و به کاخ و بستاوند (طیّان مرغزی)

## سَع Saq

پوشش یا چفد منحنی

- ل م، ص ۱۸۸۶ سخ = اطاق و مانند آن - ۲ قسمت درونی فک اعلی - سوراخ - ثقبه
- ل د ص ۵۲۵ = پوشش و سقف خانه و گنبد و امثال آن - پوشش خانه - نوعی عمارت است دراز و خمیده مانند طاق که به عربی آرز گویند.

## سرو Soru

- پیش‌آمدگی سقف در جلوی نما، مترادف غربی آن کنسل است = شاخ - عمدتاً اگر پیش‌آمدگی از چوب باشد لفظ سرو بکار می‌رود.
- ل م ص ۱۸۷۶ سرو = شاخ جانوران (گاو - گوسفند، گاو میش و ...)
- ل د ص ۴۹۰ سرو = شاخ جانوران

## سَرُوک Sarvak

نوعی چفد تیزه‌دار (شبیه درخت سرو)

ساختار واژه سرو + ک = کاف تشبیه: پسوند

این واژه پیوند اساسی با معنای اصطلاحی آن (نوعی قوس) تواند داشت :

- ۱- سرو SRU واژه‌ای اوستایی است به معنی شاخ جانور.
- ۲- هرن گوید : در اوستا سروا (Srva) (چنگال، شاخ)، در پهلوی سروب و سروو (Surv-Surb) در بلوچی «سروبن، سروم (Srum.Srunbe) (سم) و سرون (Sruven) که سروبن (Sruven) نوشته می‌شود و در پهلوی به معنی شاخ (سرو بین) است.
- ۳- در حاشیه برهان قاطع دکتر معین آمده است:
- ۴- مطلق شاخ را گویند خواه شاخ گاو باشد خواه شاخ گاو میش و شاخ گوسفند و امثال آن (برهان قاطع)
- ۵- مطلق شاخ حیوان و پاره شاخ حیوان و غیره که برای دفع نظر به گلوی اطفال آویزند (غیاث اللغات)
- ۶- و در برهان و غیاث اللغات به معنی پیاله شراب هم آمده است. (برهان قاطع) (غیاث اللغات)

### شکنج Sekeng

چین و چروک‌هایی که در گوشه‌سازی گنبد جهت تبدیل مربع به دایره یا تبدیل زمینه مربع نزدیک به مستطیل به بیضی ایجاد کنند (به مجله اثر شماره ۲۰

رجوع شود)

ل م ص ۲۰۶۶ - شکنج = چین و چروک، بیج و خم زلف

### شکر گاه Sekar-gah

بخشی از طاق یا چفد که احتمال شکست آن می‌رود (زاویه ۲۲/۵ درجه از چفد نسبت به سطح افق)

ل- د ص ۴۶۸ شکر = شکردن = شکستن

ساختار = شکر + گاه و یا شکار گاه

۱- اگر به معنی شکار باشد (اسم مرکب): محل شکار، جای صید کردن، آنجا که صید فراوان باشد:

نخجیر گاه (فرهنگ معین)

نخجیر گاه و ناحیه که در آن صید می‌کنند و محل صید (ناظم‌الاطیاء)

صید گاه و نخیر گاه (دهخدا) و شکر گاه...

### طاق = Taq

پوشش ، سطح محصور مابین دو دیوار برابر با حداقل چهارستون برابر.

ل- د ص ۲۲ طاق = سقف محدب - اسمانه

## طاق آهنگ = Taq-e-Ahang

فرمول = طاق + آهنگ

۱- واژمای پهلوی = ahang

۲- آهنگ خمیدگی طاق و سقف و ایوان و مانند آن را گویند (فرهنگ معین)

## طاقبندی = Taq-Bandi

ساختن طاقچه روی طاقچه - نوعی گوشه‌سازی در زیرگنبد برای تبدیل زمینه مربع به دایره.

ل-دص ۳۱ - نقشی که بصورت طاق در دیواره سازند برای خوشنمایی

## طاق رومی = طاق رومی Taq-e-Rumi - (Taq-e-rumi)

نوعی اجرای طاق = هره

ل - د طاق رومی : طاق بطور خشت، مقابل طاق ضربی که قطر آن قطر خشت است. در اصطلاح بنایان سقفی است محدب همانند گنبد.

## طاق ضربی = Taq-e-Zarbi

نوعی اجرای طاق

۱- عربی، فارسی، صفت نسبی

۲- در علم معماری سنتی قسمتی طاق که از آجرهای به هم پیوسته از پهنا زنند، بطوریکه قطر طاق قطر اقصر (کوتاهتر) آجر است (فرهنگ معین)

## طاق چهاربخش Taq-e-Cahar baxs

ساختار واژه طاق + چهار + بخش

در برابر این ترکیب مادر معماری سنتی چارطاق داریم به کاربردهای گوناگون :

۱- نوعی از خیمه چهارگوشه که آنرا در عراق شروانی و در هند راوتی گویند. (برهان قاطع)

۲- خیمه مطبخ (برهان قاطع)

شاهد : فلک بر زمین چارطاق افکنش - زمین بر فلک پنج نوبت زنش (نظامی)

۳- مزن پنج نوبت در این چارطاق (نظامی) (به نقل از حاشیه برهان چاپ دکتر معین)

۴- اطاقی که در بالای سراها بر چهارستون بنا کنند (حاشیه برهان قاطع)

۵- و چارطاقی : بنای مربعی میانه نه بزرگ نه کوچک که بر سر گور مردگان سازند (دهخدا)

اتاقهای بزرگی را که اطراف آن بسته باشد (مثل سرسرا) طنبی گویند

۱- طنابی، ایوانی که توی ایوان کلان باشد (فرهنگ آندراج)

۲- بادغر (صحاح الفرس)

۳- باد غره (صحاح الفرس)

شواهد

۱- ز اطلس فلکم پرده در طنبیست - زبان خموی ولیکن دهان پر از عربیست (دیوان البسه نظام فارسی)

۲- به رختخانه قاری خرام و زینت بین - که متکای مهش کرد بالث طنبیست (دیوان البتسه نظام فارسی)

۳- و گلشن سرای ترکان را دوطبقه کرد و طنبی عالی (یعنی ایوانی عالی) بر دست صفه بزرگ ساز داد (تاریخ جدید یزد)

۴- و در باغچه طنبی و بادگیری بساخت و حوض وسیع راست کرد (تاریخ جدید یزد)

۵- و چاه خانه و زیرزمین که آب به آن جاریست و طنبی عالی منقش و دورشاه نشین مقابل او کاشی تراشیده و جامهای الوان و بر کنار طنبی توحیدی عربی از گفته مولانا مشارالیه نوشته (تاریخ جدید یزد)

۶- و هم متقارب این خانه دیگر ساخته و سراستان و حیاضی و طنبی و آب برسو باد و در آن جاریست (تاریخ جدید یزد)

### غوره گل qureh-gel

نوعی ملات گل برای عایق کاری بام

غوره + گل

واژه غوره :

۱- واژه غورگان داریم به معنی جای فرورفتن آب، محل غور (دهخدا)

۲- غوره زار : جایی که در آن غوره باشد (دهخدا)

(براین اساس غوره گل باید گلی مخصوص باشد که یکبار بکار گرفته شود جهت معماری)

ادامه ۳ - واژه غور :

- آب به زمین فروربردن (تاج المصادر بیهقی)

- آمدن به زمین پست (اقترب الموارد)

- جریان آب زمین و فرورفتن در آن (اقتربالموارد)



## فَرَسَب Farasab

فَرَسَب = هرس : تیراصلی، تیرهای قوی و بزرگی که روی پالار قرار می‌گیرند.

ل م ص - ۲۵۱۶ فرسب = هرس = افرسب : چوب بزرگی که بام خانه را بدان پوشند شاه تیر

ل - د ص ۱۶۴ : فرسب = فرسب : شاه تیر - درخت سستبر بود که بدو بام را بپوشانند = پالار

## فَدْرَه Fadreh

حصیری مقاوم از نی کلفت مخصوص پوشش بام

ل م ص ۲۴۹۲ بوریایی که از برگ خرما و غیره بافند و بر بالای چوبها و پروارهای سقف اطاقها اندازند و گل و خاک بر بالای آن ریزند.

## قَمی پوش qomi-pus

نوعی تاق با خیز بسیار کم

قَمی + پوش

۱- نخست واژه پوش و موارد پوشانیدن آشکار گردد، سپس ترکیب آنرا تفسیر می‌کنیم:

۲- پوش: به معنی جامه و لباس و همچنین در کلمات مرکب گاه به معنی پوشنده و گاه به معنی پوشیده آمده است مثل : آهن‌پوش - تخته پوش - حصیرپوش

- سفال‌پوش - نی پوش رومی پوش - تیرپوش و ...

۳- به معنی چادر و خیمه : خرگاه، سراپرده، پوش سلطنتی، چادر سلطنتی

۴- پوشانیدن : سقف ساختن برای جانی، مسقف کردن خانه و جز آن، سقف زدن، سقف ساختن خانه را با تیر و نی و گل و شفته و گالی و شالی و سفال و آهن

و حصیر و نی و امثال آن. (دهخدا)

۵- به واژه پوش در کنه پوش مراجعه فرمائید.

## کَمند Kamand

از اصطلاحات مربوط به چفد بیضی (نصف محیط بیضی کمند خوانده می‌شود)

ل م ص ۳۰۷۶ ریسمانی محکم که هنگام جنگ آنرا بر گردن و کمر دشمن اندازند و وی را به بند درآورند.

ل د ص ۲۰۱۰. ریسمانی محکم که هنگام جنگ آنرا بر گردن و کمر دشمن اندازند و وی را به بند درآورند.

### **کفته : kafeh**

یک نوع چغد با پوشش کم خیز و خوابیده.

ل م ص ۲۰۰۲ از هم باز شده - کوفته، کوبیده

ل د ص ۱۳. از هم باز شده - کوفته - کوبیده

### **کلیل : kalil**

از انواع چغدها، با پوشش‌های کم‌خیز (چغد تزئینی)

ل م ص ۳۰۵۱: کلیلی = کند - سست

ل - د ص ۱۳۴ کلیل = کند از زبان و شمشیر و بینایی

### **کَلاله Kolaleh**

قسمت بالای چغد کلیل را کلاله گویند

ل م ص ۱۹۰۱ - موی پیچیده، مجعد ۲ - کاکل، دسته گل

ل د ص ۵۶ موی پیچیده ، مجعد ۲ - کاکل

### **کَلوک Kaluk**

اندازه‌ای در آجر مساوی یک هشتم آجر = نصف چارکه (چارک)

ل - د ص ۱۱۳ کَلوک : در اصطلاح بنایان نیمه چارکه - ثمن آجر - یک هشتم آجر

### **کَلپا Kolpa**

به پیش‌آمدگی جلوی نمای ساختمان کَلپا می‌گویند (کَلپا استفاده بالکن را دارد)

۱- این واژه بانوجه به توصیف بیان شده از آن (در تعارف معماری سنتی) پیوند اساسی با واژه کَلنک دارد و اینکه در باره کَلنک :

- به معنی خانه کوچکی که بر کنار کشته‌ها سازند از جهت محافظت خرمن از باد و باران و ظاهراً مخفف کلبه است و پس به بای تازی باشد، اما محاوره همان

اول است.

- خرمن بان را نیز گویند (آندراج)

## کَلکن Kalkan

وقتی تیزه تاقی سَربر می کند کلکن شده است.

۱- واژه کلکن خود به تنهایی نام گیاهی است که در تذکره‌الاولیا ج ۲ ص ۳۲۶ و ۳۲۸ آمده است.

۲- اما اگر آن را اسم مرکب قرار دهیم کَل + کن (از کنندن)

کل : (بدون تشدید)

۱- کچل را گویند یعنی کسیکه سر او معنی نداشته باشد (با معنای اصطلاحی پیوند دارد) انجمن آرای ناصری (آندراج)

۲- شاخ (انجمن آرای ناصری) و (آندراج) (پیوند دارد)

۳- منحنی، کج، خمیده و حق آنست که کَل و کَلَه به معنی کج و کوتاه آمده و آنرا به ضم (کاف) نیز استعمال کرده‌اند (انجمن آرای ناصری) (آندراج)

۴- کوتاه، قصیر (ناظم‌الاطبا)

۵- چال، گودال (دهخدا)

## کَلنبوه - کلمبو Kolonbub-kolombu

نوعی طاق

۱- کَلنبه : کلوجهای که درون آنرا از حلوا و مغز بادام پرسیخته باشند (برهان قاطع)

- و به معنی گلوله هم آمده است. خواه گلوله حلوا باشد. واه گلوله سنگ (برهان قاطع)

۲- در فارسی kolombi و Kolomi - کپه، توده، جمع شده) درخراسان کَلنبه چیزهای به یکدیگر چسبیده: گرد شده را گویند (فرهنگ نظام) (حاشیه برهان قاطع)

در زبان کردی Kulmek, kolom (قبضه، ضربت مشت) ژابا ص ۳۴۰)

(حاشیه برهان قاطع)

۳- کلوجه باشد ک درون آن را از مغز بادام و امثال آن پر کرده باشند (آندراج)

۴- به معنی گلوله و کنایه از چیز ناتراشیده و ناملایم و نامناسب (آندراج)

۵- مطلق گلوله خواه سنگی یا جز آن (ناظم‌الاطبا)

کلمبو یا کَلنبه

۱- نوعی نان شیرینی و در تداول مردم خراسان (دهخدا)

۲- و درهمه معانی کَلنبه آمده است.

اما از معنای بیان شده می‌توان معنی گلوله سنگ را یا جمع کردن ساختار طاق همانند یک گلوله مدنظر داشت و دیگر اینکه کَلَن + انبوه اگر ترکیب را بگیریم

که در تلفظ کَلنبوه شده است باز هم به معنی انبوه و جمع شدن گلوله سنگ و خشت را در طاق می‌رساند.

## کُنه پوش = کانه پوش Koneh-pus Kanch-Pus

تورفتگی بالای سردرها که بصورت نیم گنبد یا نصف کلنبوه است.

ل م. ص. ۳۱۰۵. پوشش بالای در خانه - سایبان بالای در

ل د ص ۲۷۶. پوشش بالای در خانه - سایبان بالای در

کنه + پوش

۱- واژه پوش: در فرهنگ معین در باب این واژه این گونه آمده است: قسمتی از گل که برای حفظ قسمتهای دیگر است (فرهنگ معین)

۲- معادل فرانسوی آن Enveloppe است که به معنی پوشش - اضافه - ظرف، صورت ظاهر، پوشیدگی می‌باشد (فرهنگ فرانسه به فارسی نفیسی) واژه کنه (کُنه - کَته)

۱- عربی، سایبان (برهان قاطع) (آندراج) (ناظم‌الاطباء)

۲- بیچه، یعنی پوش بالای در خانه یا سایبان بالای در (منتهی‌الارب) (آندراج) (ناظم‌الاطباء) و (اقراب الموارد)

۳- خانه خرده اندرون خانه (منتهی‌الارب) (آندراج) (ناظم‌الاطباء) (اقراب الموارد)

## کیز Kiz

تورفتگی پای دیوار برای نشستن طاق بر روی آن

۱- در فرهنگها اینگونه توصیف شده است:

- نمذ را گویند (فرهنگ جهانگیری)

به معنی نمذ باشد و آن را از پشم می‌مالند و به عربی لبد گویند (برهان قاطع)

و علاوه بر آن در آن درج شاهی برای آن آورده است که از ذکر آن خودداری می‌ورزیم ولی در معنای کیز در بیت ذکر شده دریافت می‌شود که در معماری به

معنای «جای پای در دیوار» برای شروع طاق‌زنی دو انگاره را به ما می‌دهد یکی اینکه بر آن می‌نشستند، دو دیگر بر آن می‌ایستادند برای کار کردن.

پس در پایان می‌توان گفت که رازان آن را به وام گرفته‌اند برای کاربردی ویژه در دانش "معماری".

## گنبدِ رَک = Rōk-e-Kanbad

= نوعی گنبد به شکل هرم یا مخروط

گنبد + رک

۱- واژه گنبد آشکار است آنچه نیاز به توضیح دارد واژه رَک است.

واژه رک

۱- رسته و صف کشیده (برهان قاطع) (ناظم‌الاطباء)

- ۲- راسته و صف کشیده چه اگر گویند فلان چند رک شد یعنی چند صف شد (لفت محلی شوشتر)
- ۳- دهخدا گوید در معنی صف و راسته مصحف رگ است به معنی رَج ورده (دهخدا)
- ۴- واژه‌های عربی با تلف رک - به منی جزوی را بر جزو آن چیز افکنند : رککت الشیئی بعضه علی بعض ای طرحته (منتهی‌الارب) (ناظم‌الاطباء) (اقراب‌الموارد)
- ۵- چیزی بر چیز افکنند (تاج‌المصادر بیهقی)
- ۶- جزوی را بر جزو آن چیز افکنند (انندراج)
- ۷- اگر رک باشد هر طبقه آجر یا خشت در بنا - رج. (دهخدا)

### گلجام Goljam

شیشه‌های کوچک و رنگین که در داخل گنج کار می‌گذارند و آنرا در بالاترین قسمت طاق تعبیه می‌کنند که نورسانی به داخل بنا را تأمین کند.  
 ل م ص ۳۳۶۴ شیشه‌های رنگی که در خانه و حمام و تا بدانها تعبیه کنند، آئینه جامی.  
 ل د ص ۳۶۱: شیشه‌های رنگین که در عمارت خانه و حمام و در تابانها تعبیه کنند و آنرا آئینه جامی نیز می‌گویند.

### گریوار = گریو = ساقه گنبد Gerivar-Geriv

رجوع شود به مجله اثر شماره ۲۰  
 ل م ص ۳۲۹۶ گریوار = گریو = گردن  
 ل د ص ۲۷۷ - گریواره مرکب از گری [گردن] + واره (پسومند نسبت و اتصاف) = گردن + واره

### گهوارهای (طاق گهوارهای) Taq-e (Gahvarehiy)

نوعی طاق = طاق آهنگ  
 ل م ص ۳۴۹۷ = گهواره‌پوش، پوششی که به شکل گهواره برند و دوزند  
 ل د ص ۶۲۰ = گهواره‌پوش، پوششی که به شکل گهواره برند و دوزند

### گول = Gavel

نوعی تنبوشه = تنبوشه‌های بزرگی که برای جلوگیری از ریزش قنات به کار می‌رفت.  
 ل م ص ۳۴۷۱ - ۱ حوض ۲ - استخر - تالاب ۲ - دریاچه  
 ل د ص ۵۷۲ آبگیری که اندک آب در آن ایستاده باشد

## لاپه Lapeh

چوبهای نازکی که برای پوشش زیرین سقف بکار می‌برند.

ل م ص ۳۵۱۹ = قطعه بریده از چوب و الوار

ل د - ص ۱۲ اصطلاح نجاری، لایه کردن = بریدن تیر از میان به درازا

## لته پوش Lateh-Pus

تخته‌های کوچک نازکی که روی شیروانی قرار می‌گیرد و بجای سفال بکار می‌رود.

ل م ص ۳۰۶۶. تخته‌های مستطیلی که در بعضی نقاط گیلان و مازندران بجای سفال پشت بام بکار می‌روند.

## مازه‌دار Mazeh-Dar

نوعی چغند بیضی، چغدی که نیزه ندارد.

ل م ص ۳۶۹۶ مازه = مازو - برجستگی‌های کروی شکلی که بر روی جوانه‌های درخت بلوط ایجاد می‌شود.

## نَهَنین : Nahanban

خورشیدی وسط کاربندی = شمشه

ل م ص ۴۸۷۲ = نهنین : سرپوش دیگ و مانند آن ۲- طبق تنور و مانند آن، سرتنور

ل د ص ۹۶۳ = نهنین : سرپوش دیگ و مانند آن ۲- طبق تنور و مانند آن، سرتنور

## نعل درگاه Naldargah

تیر یا چغند بالای در، درگاه، پنجره و غیره

فرمول : نعل + درگاه = ترکیب اضافی

۱- درباب این ترکیب با حذف پسوند «گاه» در آندراج اینگونه آمده است : نعل در، سکه آهنی که بر در زنند و حلقه بدان پیوسته شود.

شاهد - کارهای محکم میان بهر گشایش بسته‌اند - از تمنای گشودن نعل در آتش است (تأثیر) (فرهنگ آندراج)

## واریخته Varixteh

پوشش شیب‌دار یک طرفه

ل م ص ۴۹۴۳ جایی که شیب آن از یک سوست نه از چند سوس، شیروانی واریخته

## واشدگاه Vasod-gah

فرمول ساختار = پیشوند وا+ فعل شدن + پسوندگاه

میدانچه کوچک در محل تلاقی دوراه

درباره واژه وا شدن در فرهنگها اینگونه آورده اند :

۱- وا شدگی : حاصل مصدر یعنی عمل وا شدن و باز شدن (دهخدا)

۲- وا شدن : مصدر مرکب- به معنی باز شدن و مفتوح و گشاد شدن - از هم باز شدن

پراکنده شدن و روشن شدن (ناظم الاطباء)

جداشدن (غیاث اللغات) (آندراج) (ناظم الاطباء)

منفصل گشتن : (ناظم الاطباء)

۳- وا شدنی ک صفت لیاقت، قابل باز شدن، جداشدنی (دهخدا)

۴- وا شده : باز شده، شکفته، جدا شده از ... (دهخدا)

## وَرکده Varkad

ور+کد = غرقه

۱- واژه‌ور به لغت زند و پازند سینه را گویند که عربان صدر خوانند (برهان قاطع)

۲- در زبان پهلوی var به معنی سینه، کمر آمده است، علاوه بر آن ور، vart در پهلوی به معنی گرد، دایره‌وار هم آمده است (فرهنگ پهلوی)

۳- ور به معنی سبق و تخته اطفال که معلمان بدان تعلیم دهند چنانکه فلائی چیز ور می‌دهد یعنی تعلیم می‌دهد و درس می‌گوید (آندراج) (برهان قاطع)

۴- سبِق و تخته درس کودکان، تخته‌ای که در مکتب‌های قدیم معلمان روی آن به شاگردان تعلیم می‌دادند.

سبق (فرهنگ دکتر معین)

## کد : kad

۱- در زبان پهلوی katak به معنی خانه می‌باشد.

۲- خانه، بیت.

۳- پیشوندی که بر سر اسما درآید و معنی خانه و محل و ده دهد مثل کدخدا (خداوند خانه) و با پسوندی که به آخر اسماء پیوندد و معنی محل و جای و مقام

دهد: بتکده (سکده)

ترکیب ورکد : بانوجه به معنی سینه و کمر می‌توان گفت که سینه و کمر خانه را مراد است.

عمود، عمود کردن = وقتی دو تا بند بیضی با هم زاویه قائمه تشکیل دهند هج نام دارند.  
ل م ص ۵۱۰۳ راست و افراخته - مستقیم، قائم - منصوب.

### هشت و گیر Hast-O-gir

= نوعی آجر چینی بصورت قفل و بست

هشت و گیر

۱- واژه (هشت) در این ترکیب منظور فعل هشتن است که پاگیر و معنای اصطلاحی پیوند اساسی دارد.

- گذاشتن - رها کردن (برهان قاطع)

- نهادن روی چیزی پابرجایی قرار دادن (دهخدا)

باقی گذاشتن به جای گذاشتن پس از آن (دهخدا)

واگذاشتن، ول کردن، (دهخدا)

۲- و اما اصطلاح هشت و گیر در توصیف دهخدا ذیل هشت گیر اینگونه می‌نگارد :

: هشت‌گیر (اسم مصدر مرکب) مرکب از هشت - مرخم هشتن - و گیر - ریشه فعل گرفتن

در اصطلاح بنایان این است که ردیفی را برجسته و ردیفی را فرورفته می‌چینند تا دیواری دیگر چون بدان متصل گردد نیک پیوندد (دهخدا)

### هورنو Hurmu

نورگیری بالای سقف

هور + نو (ر)

۱- این واژه در اصل هور + نور بوده است که به جهت مسائل زبانشناسی در تخفیف واکهای آخر کلمه و حذف آن تبدیل به هورنو شده است. مثل تمبر = تمر خوانده می‌شود که فنوتیک مخرج حروف اقضای حذف را دارند و تلفظ هورنور ثقیل و گرایش شدیدی به حذف (ر!) دارد.

۲- واژه هور :

- نامی است از نامهای آفتاب عالمتاب (برهان قاطع)

- در زبان کردی و اوستایی به آن خور گویند.

- خور، خورشید، شمس (دهخدا)

۳- و این ترکیب دقیقاً به معنای اصطلاحی آن میباشد یعنی محلی که نور خورشید از آن داخل محوطه و یا اطاق و سالن و اصطبل و ... می‌گردد که هنوز از این نوع هورنوها در مناطق ایران زیاد ساخته میشود و بویژه در بین معماری روستائیان